

برگرفته از کتاب «زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر مصدق» گردآورنده دکتر نصرالله شیفته سردبیر روزنامه ایران باختر. نشر کومش، چاپ دوم بهار سال 1376 خورشیدی:

### کشف جسد افشار طوس

مخالفان دکتر مصدق تصمیم داشتند که: دکتر فاطمی، سرتیپ ریاحی، دکتر معظمی، دکتر شایگان، مهندس زیرک زاده، تیمسار مهنا را دستگیر سازند  
کابینه خیالی که قرار بود پس از ترور مصدق تشکیل شود  
«افشار طوس» حاضر نشد برای نجات خود دکتر مصدق را به کشتن بدهد  
دکتر مصدق به شاه پیغام داد: ملت را در جریان توطئه‌های شما خواهم گذاشت!

اولین روزنامه‌ای که خبر قتل افشار طوس را منتشر کرد باختر امروز بود که مدیریت آن را دکتر فاطمی وزیر خارجه دکتر مصدق بعهده داشت. روزی که باختر

امروز را از سرنوشت افشار طوس مطلع کرد بیشتر دست‌اندرکاران قتل او در زندان فرمانداری نظامی بودند، آنها عبارت بودند از: حسین خطیبی «فروغ خواهر حسین خطیبی» «محتشمه خطیبی مادر حسین خطیبی» سرتیپ علی‌اصغر مزینی، سرتیپ علی اکبر منزه، عبدالله امیر علایی «صاحب ده اسگرد» احمد آشتز سرگرد بازنشسته بلوچ قرائی، شعبان نوکر حسین خطیبی. مقدم تهرانی، ناصر زمانی مرعشی. سرهنگ شعفی و مستخدمه خطیبی، و افشار قاسملو که باتفاق بلوچ قرائی افشار طوس را خفه می‌کنند. بعد از دستگیری اشخاص بالا سرتیپ نصراله زاهدی که عموی اردشیر زاهدی و اکنون در لندن زندگی می‌کند و نامش در لیس حقوق‌پگیران ساواک در روزنامه کیهان شبیه پانزدهم اردیبهشت چاپ شده بود به همراه سرتیپ بایندر باتهام شرکت در قتل افشار طوس دستگیر شدند. ولی در همان روزها شایع شد اردشیر زاهدی که فقط یک جلسه برای بازجویی به فرمانداری نظامی احضار شده از طرف دربار برای انجام کاری بفرانسه رفته است. از آن پس دیگر اسمی از اردشیر بمیان نیامد. ولی دیگران که دستگیر شده بودند در اغلب بازپرسی‌ها همدستی اردشیر را با خود اعتراف کرده و او را واسطه عملیات با دربار و شخص شاه معرفی کردند در بازجویی‌هایی که بعد از دستگیری امراء ارتش انجام شد نقشه‌های شیطانی ربایندگان و قاتلین سرتیپ افشار طوس فاش شد و آنها اعتراف کردند که می‌خواست‌اند، دکتر فاطمی، دکتر مصدق، دکتر شایگان را نیز هدف گلوله قرار داده و پایه‌های قدرت حکومت ملی را نابود سازند. در آن زمان افکار عمومی ایران خواهان پیروزی دکتر مصدق بود، مردم که می‌دیدند او شایسته زعامت و لایق مقام رهبری است با همه وجود از او تجلیل می‌نمودند و مصدق را مرشد و راهنمای خویش می‌شناختند.

عکسهای او را در معابر نصب نموده اشعار و شعرهایی در تجلیل و مدح مصدق پدر و دیوار نقش می‌نمودند رویهمرفته تب داغ مصدق‌خواهی بحق برای مبارزه و دشمنی با شاه همه فضای ایران را تسخیر کرده بود همین احساسات شدید و علاقمندان به دکتر مصدق موجب بود که هر کس در هر سمتی سعی داشت به دولت ملی او خدمت کند به همین دلیل وقتی خبر کشف جنازه افشار طوس در جراید ایران منتشر شد، عکس‌های متعدد رئیس کل شهربانی را چاپ نمودند و ضمن شرح ماجرا نوشته شده بود که «سرتیپ دکتر منزه» به افشار طوس آمپول بیپوشی تزریق نموده است بدون اینکه شهربانی اعلام کرده باشد «دکتر خلیل صالح‌نیا» مدیر داروخانه صالح‌نیا به شهربانی رفت و دقاتر ثبت فروش داروخانه خود را ارائه داد و گفت روز دوشنبه‌ای که دکتر منزه افشار طوس را بیپوش نموده داروخانه من مراجعه کرد و «دو عدد آمپول مرفین» «یک شیشه اتر» یک بسته پنبه برد چون ایشان دکتر هستند ما از او نسخه نخواستیم و من باین دلیل خودم بشهربانی آمده و دخترم را نیز بعنوان مدرک آورده‌ام که شاید بتوانم خدمتی به دولت ملی کرده باشم. با حضور این شاهد بشهربانی چگونگی بیپوشی افشار طوس فاش شد و یانندی که رئیس شهربانی را ربوده بودند چاره‌ای جز اعتراف

به اعمال خود نداشتند... در اعترافات آنها نکات جالبی بچشم می‌خورد که معلوم بود این عده قصد ترور مصدق و اطرافیانش را داشته و می‌خواستند ریشه جبهه ملی ایران را بردارند و خیال شاه را برای همیشه راحت کنند. سرتیپ دکتر منزله که بیپوش کننده افشار طوس بود اعتراف کرده بود که شب واقعه اردشیر زاهدی بوسیله تلفن از منزل حسین خطیبی خبری گرفت وقتی افشار طوس را بیپوش به صندوق عقب اتومبیل گذاشته و بطرف لشکرک بردند او تلفن کرد و به خطیبی گفت «حسین خان» باید رئیس شهربانی را نگهدارند، وقتی به هوش آمد او را راضی کنند در حضور شما به مصدق تلفن کند و پاو بگوید من شاه را راضی کرده‌ام که پس از یک ملاقات محرمانه با شما فرمان ریاست شورای سلطنت را بنام نخست‌وزیر یعنی دکتر مصدق صادر نموده شبانه از مملکت خارج شود و از دیروز من با اعلیحضرت کمیسیون داشته‌ام حالا که به توافق رسیده‌ایم جنابعالی لطف کنید و تا خیابان ولی‌آباد منزل سرلشگر زاهدی تشریف بیاورید اعلیحضرت هم به آنجا تشریف فرما می‌شوند، اردشیر زاهدی وقتی این پیشنهاد را تلفنی مطرح کرد که برنامه بیپوش کردن افشار طوس عملی شده بود و ما به او دسترسی نداشتیم. با این حال این پیشنهاد اردشیر زاهدی را که ظاهراً برنامه تعیین شده از طرف شاه بود حسین خطیبی به رفقا ابلاغ کرد و می‌گفتند وقتی در «غار تلوه» افشار طوس بیدار شد در آخرین روز زندگی او «سرگرد قرائی» به افشار طوس گفته است ما حاضرین شما را صحیح و سلامت به تهران بازگردانیم به این شرط که برنامه ما را قبول کرده و عمل نمائید، او در حال گرسنگی و اسارت وقتی نقشه شیطانی ربایندگان خود را فهمیده با صراحت جواب داده اگر مرا بکشید بسیار برای من قابل تحمل‌تر است تا اینکه «دکتر مصدق» ولی‌نعمت خود را با تزویر به قتلگاه بکشانم بعد از ابراز چنین جواب شرافتمندانه این بوده که «سرگرد بلوچ قرائی» طناب را بگردن رئیس شهربانی انداخته و او را خفه کرده است.

وقتی هزار صفحه گزارش سرقت و قتل رئیس کل شهربانی بدکتر مصدق تسلیم شد، اشک در چشمانش حلقه زد و مدتی روی تختخواب خود با ناراحتی گریه کرد سپس «ابوالقاسم امینی» را که با موافقت خود او به سرپرستی دربار برگزیده شده بود احضار کرد و به او گفت برو به شاه بگو تحریک می‌کنی که رئیس شهربانی و من و دکتر فاطمی را بکشند و از یک طرف در مصاحبه‌ها دم از همکاری با دولت می‌زنی حالا که کار ما به این‌جا کشیده و حاضر نیستی ملت ایران بحق خودش برسد من فردا با جراید خارجی و داخلی مصاحبه‌ای ترتیب می‌دهم و اسرار ربودن افشار طوس و قتل او را که دست دربار و سرلشگرز اهلی و پسر او در آن بچشم می‌خورد به دنیا اعلام می‌کنم و استعفا می‌دهم تا مردم خودشان تکلیفشان را با سلطنت استبدادی روشن کنند.

آن روز بعد از اینکه ابوالقاسم امینی پیام مصدق را به شاه می‌رساند، شاه نگران می‌شود. شدت نگرانی او بحدی بوده که دست پدیمان اطرافیان مصدق زده و چند نفر از نمایندگان مجلس را که طرفدار مصدق بوده‌اند به دربار احضار می‌کند علاوه بر

آنها دکتر غلامحسین مصدق فرزند نخست‌وزیر را می‌خواهد و از در سازش و تسلیم وارد شده بوسیله پیغام به دکتر مصدق قول می‌دهد که هیچگونه دخالتی در امور مملکتی ننماید اضافه می‌کند که ملکه ثریا را به اروپا روانه می‌نماید سپس خودش از ایران خارج خواهد شد، مصدق چون می‌بیند که اشرف پهلوی و سایر مشاوران شاه از جمله اردشیر هم از کشور خارج شده‌اند این قول را می‌پذیرد و دستور می‌دهد اعلامیه فرمانداری نظامی به شکلی انشا شود که بصورت وضوح دخالت شاه و اطرافیان او اعلام نگردد.

روز سیزدهم اردیبهشت ماه اعلامیه فرمانداری نظامی که بسیار محافظه‌کارانه تهیه شده بود از رادیو پخش شد و جراید نیز متن آن را انتشار دادند، فرمانداری نظامی نوشته بود. عده‌ای از افسران بازنشسته که از بازنشستگی خود عصبانی بوده‌اند با مخالفین دولت پیوند کرده تا دولت را تضعیف و بمرام خویش نائل شوند. و در خلال این امر حسین خطیبی که از دوستان صمیمی و عوامل و مجری فکر دکتر بقائی است افسران بازنشسته را بخود جلب و اولین ملاقات بین او و سرتیپ زاهدی انجام می‌گیرد و خطیبی وانمود می‌کند که با کلیه مقامات کشور مربوط و از کلیه جریانات نقل و انتقال ارتش و شهربانی همان روز باخبر می‌شود.

سرتیپ زاهدی به افسران همدست خود جریان را مطرح و پس از جلسات عدیده‌ای به خطیبی می‌گوید که باید افشار طوس را دستگیر و چند روز مخفی کنیم، مسلماً اوضاع برمی‌گردد و بعد در آینده نزدیکی حکومت را بواسطه ربودن افشار طوس و سرتیپ ریاحی و دکتر فاطمی ساقط می‌کنیم و آنگاه که دکتر بقائی نخست‌وزیر شد پستهای مهم را به باند خودمان واگذار می‌کند کابینه‌ای که قرار بود تشکیل شود به این شرح بود.

دکتر بقائی نخست‌وزیر، مزینی رئیس ستاد ارتش، دکتر منزه وزیر بهداری، بایندر وزیر دفاع ملی، اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه، سرتیپ زاهدی وزیر کشور و دربارہ سرگرد بلوچ شغل معینی در نظر گرفته نشده بود و موکول بمیل خودش بود که فرماندهی ژاندارمری هر استانی را بخواهد به او بدهند.

همچنین جزء برنامه بود که پس از دستگیری افشار طوس و ایجاد تشنج در کشور دکتر فاطمی، سرتیپ ریاحی، دکتر معظمی، دکتر شایگان، مهندس زیرک‌زاده و تیمسار مهنا را دستگیر کنند و بطوری که پرونده نشان می‌دهد منظور خطیبی از تماس با افسران مخالف فقط و فقط فعالیت برای نخست‌وزیری دکتر بقائی بوده است.

پس از اینکه مقدمات کار فراهم شد، خطیبی با افشار طوس تماس گرفته و او را به منزل خود دعوت می‌کند و از طرف دیگر امیر علائی چند شب متوالی با اسب در «تلو» حاضر می‌شود ولی بواسطه آنکه افشار طوس ملاقات را به تاخیر می‌انداخته کار به درازا می‌کشد. در شب موعود خطیبی و توکر و فرزند خود را بخارج می‌فرستد و کسانی که در منزل او بودند عبارت بودند از خطیبی، سرتیپ زاهدی، سرتیپ بایندر،

سرتیپ مزینی، سرتیپ منزه، سرگرد بلوچ‌قزائی، امیر رستمی، افشار قاسملو، شهپریار برادرزاده بلوچ این عده اول در منزل سرهنگ شغفی افسر بازنشسته ژاندارمری جلسه داشتند و بعد از تهیه طناب توسط امیر رستمی و داروی بی‌هوشی توسط سرتیپ منزه پخانه خطیبی با نام مستعار «حبیب» علامتی که برای حمله قرار می‌گذارند «بفرمائید» بوده است.

در شب سی و یکم فروردین ۱۳۳۱ در حدود ساعت ۹ افشار طوس بمنزل خطیبی می‌رود و پس از مدتی مذاکره با دادن علامت پسر او می‌ریزند و پس از گذاردن اتر

دکتر حکمت پزشکی مشغول کالبد شکافی جنازه افشار طوس



مقابل بینی و زدن آپول رئیس شهربانی را مدهوش و با پتوی متعلق به سرگرد بلوچ با اتومبیل پونتیاک بطرف تلو می‌برند.

عصر روز سه‌شنبه سرتیپ مزیتی به اتفاق امیر علائی به دیدن اسیر خود می‌روند، روز چهارشنبه دوم اردیبهشت خطیبی، سرتیپ مزینی، سرتیپ زاهدی باهم ملاقات می‌کنند، خطیبی می‌گوید که اوراق یافت شده از جیب افشار طوس حاکی است که او می‌خواست تمام شماها را ترور کند و کودتا نماید، وقتی یادداشت‌ها از خطیبی مطالبه می‌شود می‌گوید نزد دکتر بقائی است و بالاخره می‌گوید اگر افشار طوس زنده بماند ما را از بین می‌برد. باید او را از بین ببریم.